

ذیل سرچشمه ها

کی می توان با اطمینانی نزدیک به یقین از میزان اعتبار و محبوبیت فردوسی در سیر فرهنگ ایران سخن گفت و چه زمانی می توان سیمای راستین او و سرگذشت کامل وی را از خلال داده ها و یافته ها تنظیم کرد؟ به گمان من زمانی که همه متنهای نظم و نثر و میراث مکتوب همه نیایگان ما در همه دوره ها با دقت واری شده باشد. همه متنها را همگان نوشته اند و همگان هنوز حتی نامشان به گوش ما نخورده است چه رسد که شناسایی شده باشند و آثارشان به دست ما یا حتی نام آن به گوش ما رسیده باشد. دیگر از چاپ شدن و در اختیار قرار گرفتن آنها سخنی نمی گویم.

بنا بر این آنچه استاد دکتر ریاحی در کتاب گرانقدر سرچشمه های فردوسی شناسی گردآورده - و این در حد خود بسیار مهم و مغتنم است - به مثابه پنجره ای کوچک به چشم اندازی است که در آن مسیریاید کوششهای بسیاری صورت گیرد. یادداشتهای که پس از این می آید یافته ها و نکته هایی است که در حین مطالعاتم از خلال برخی از منابع و نسخه های خطی یافته ام و گمانم به نظر دکتر ریاحی نرسیده است در این جا می آورم شاید برخی از آنها شاهنامه پژوهان و جویندگان سرگذشت فردوسی را به کار آید.

می دانیم که شاهنامه از قدیم باز دستورالعمل فصاحت و بلاغت و یکی از آثاری بوده که همواره خواندن و مداومت بر آن به تازه کاران دو عرصه نظم و نثر توصیه می شده است. چهار مقاله (عروضی، ص ۱۳) در مقالت اول که در باب دبیری و کیفیت دبیر کامل است خواندن آثار نظم و نثر عربی و فارسی را به نویسندگان سفارش می کند: «...از شعر عجم اشعار رودکی و مثنوی فردوسی و مدایح عنصری، هریکی از اینها که برشمردم در صناعت خویش نسیج وحده بودند و وحید وقت و هر کاتب که این کتب دارد و مطالعه آن فرونگذارد خاطر را تشحیذ کند و دماغ را صقال دهد و طبع را بر افروزد و سخن را ببالا کشد». بنا براین می توانیم تصور کنیم که نه تنها شاعران که نویسندگان هم به شاهنامه و تعالیم بلند آن نیاز مند بوده و چه بسا که در نوشته های خود از آن سود می برده، و چنان که در همین صفحات خواهیم دید، به ابیات و مفاهیم بلند آن تمثل می جسته اند.

در همین خصوص باز در *راحه الصدور* (راوندی، ص ۵۷) می خوانیم که «احمد بن منوچهر شصت کله که قصیده تمماج گفته است حکایت کرد که سید اشرف به همدان رسید در مکتبها می گردید و می دید تا کرا طبع شعر است، مصراعی به من داد تا بر آن وزن دو سه بیت گفتم، به سمع رضا اصغا فرمو و مرا بدان بستود و حث و تحریض واجب داشت و گفت از اشعار متأخران چون عمادی و انوری و

سید اشرف و بلفرج رونی و امثال عرب و اشعار تازی و حکم شاه نامه آنچه طبع تو بدان میل کند قدر
دویست بیت اختیار کن و یاد گیر و بر خواندن شاه نامه مواظبت نمای تا شعر بغایت رسد.»

آنچه در باره فردوسی در کتابهای تاریخ و تذکره و آثار تعلیمی و عرفانی و اخلاقی و همچنین تقلیدها
ی شاهنامه بر زبان و قلم پدید آورندگان آن آثار گذشته تنها گوشه ای از احترامی است که گذشتگان ما
صمیمانه به فردوسی و شاهنامه سترگش ابراز کرده و اندکی است از بسیار عنایتی که آنان به مفاهیم
بلند و تعالیم انسان ساز شاهنامه مبذول داشته اند. و گرنه شاهنامه از گذشته های دور به جهات
گوناگون مورد توجه پدیدآورندگان آثار بوده و با هدفهای گوناگون به ابیات و داستانهای آن تمثیل می
جسته اند. چنان که مثلاً در همین تاریخ راحه الصدور (راوندی، ص ۵۹) می خوانیم که: "با خود
اندیشیدم که عقلای عالم چو در تحصیل علوم قدم نهادند اگرچه مطمح همت ثواب آخرت بود، نام
دنیا بیشتر باعث ایشان شد، و نام نیک مطلوب جهانیان است و در شاهنامه که شاه نامه ها و سر دفتر
کتابهاست مگر بیش از هزار بیت مدح نکونامی و دوستکامی هست " و انگاه برای نمونه ابیاتی از این
قبیل را نقل می کند:

ز خورشید و ز باد و ز آب و خاک نگردد تبه نام و گفتار پاک

++++

پس از مرگ نفرین بود بر کسی کزو نام زشتی بماند بسی

++++

چنین گفت موبد که مردن بنام به از زنده دشمن بدو شادکام

++++

زتو نام باید که ماند بلند نگر دل نداری زغم دردمند.

فردوسی در ادبیات عرفانی هم شناخته و مورد توجه و احترام شاعران بوده است چنان که اندیشه های
خدا شناسانه او را حاصل و عصاره تأملات عرفانی می دانسته اند:

«امام محمد غزالی ترک مجلس و عظم کرده بود... طالبان ذوق ... از حضرت امام التماس کردند برای
نصایح و موعظه، امام نیز ملتمس ایشان مبذول داشته همت بر تزیین مجالس موعظت گماشته اند . روز
اول حافظ در مجلس امام آیتی از آیات تقوی و خشیت ملک علام خوانده است، امام در اثنای تقریر
فرموده اند: آنچه این ضعیف در مدت سی سال از معانی آیات و اخبار به مسامع احرار و اخیار
رسانیده است، فردوسی حاصل این همه در دو بیت ادا کرده و این دو بیت را خوانده اند که :

پرستیدن دادگر پیشه کن ز روز گذر کردن اندیشه کن

بترس از خدا و میازار کس ره رستگاری همین است و بس

(خوارزمی، ۱۳۶۰، ۱۴۰)

خوارزمی همچنین در پایان کتاب خویش (ص ۳۲۱) ضمن استدلال براین که همه سخن‌دانان و مولفان بر آن بوده‌اند که از آنها سخن و دانایی یادگار ماند این گونه سخن خویش را دوام می‌دهد: «طایفه ای از این طوایف که در حوالی کعبه لطائف‌اند.. این نکته را مقرر شناسند و این معنی را محقق شمارند که بر بسیط زمین.. هیچ یادگاری پایدار تر از سخن نتواند بود و هیچ تذکره ای باقی تر از نتیجه خاطر نخواهد بود.

لاجرم به میامن سخن سازی و ذرایع سحر پردازی نام نیکوی خویش زنده جاوید سازند، چنان که فردوسی طوسی می‌فرماید:

چو این نامور نامه گردد تمام شود روی گیتی زمن پرکلام
از آن پس نمیرم که من زنده ام که تخم سخن من پراکنده ام
سخن به که ماند زما یادگار که مت بر گذاریم و او پایدار

مولانا جلا الدین رومی هم ضمن بحثی در فیه مافیه (مولوی، ۸۳، ۱۳۶۰) به این بیت از هجو نامه فردوسی استشهاد کرده است بدون این که نامی از سراینده آن برده باشد:

چون اندر تبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شنود

که این امر حاکی از آن است که ابیات هجو نامه تا این حد در روزگار مولانا بر سر زبانها بوده است. همو در جای دیگر (مولوی، بی تا، دفتر چهارم، ۴۸۴) شاهنامه و کلیله را با قرآن مجید همبر می‌بیند به این بیان:

در سر و رو در کشیده چادری رو نهان کرده زچشمت دلبری
شاهنامه یا کلیله پیش تو همچنان باشد که قرآن از عتو

حاجی علی میرزا (مفتون) سروده است:

کسی را بود شوق این رزم اگر سوی شاهنامه گشاید نظر
که فردوسی طوس با آب و تاب نموده است این قطعه درج کتاب

زبده الاخبار فی سوانح الاسفار، ص ۳۰

ابن حسام خوشفی که با الهام از فردوسی راه تازه ای پیش پای حماسه سرایی فارسی گذاشت و عرصه دین را بروی داستانهای رزمی گشود، در قصیده ای به مطلع:

عمر بشد در طلب جاه و مال هیچ نشد حاصلت الا خیال
این گونه به آستان حکیم توس سر ارادت می ساید (دیوان محمد بن حسام، ص ۲۶۸):
من کیم از دایره شاعران نقطه موهوم برون از خیال
نقطه من خال جمال سخن بر رخ خوبان چه ظریف است خال
از چمن روضه فردوسی ام برگ گلی داد سحرگه شمال

جایی دیگر به مناسبت در برابر فردوسی اظهار تواضع می کند (خاوران نامه، نسخه، موزه، بریتانیا، برگ ۲۷۴):

بدو گفتم ای اوستاد سخن بدادی به شهنامه داد سخن
زبان تو آب زلال است و بس بیان تو سحر حلال است و بس
دلت مخزن گنج دانشوری است ترا در سخن پایه برتری است
نسیم از تو یابد بهار سخن تویی آب در جویبار سخن

این در حالی است که گاه پنداشته می شود ابن حسام با گشادن راه حماسه به روی دیانت خواسته است تلویحاً فردوسی را ملامت کند و به او راه درست دینداری را نشان بدهد.

+++

کمتر منظومه ای هست که به تقلید از شاهنامه سروده شده و در آن ذکری، و عموماً هم به خیر، از فردوسی نرفته باشد. این یادکردها هرچند حاوی نکته تازه ای در سرگذشت و اندیشه فردوسی نباشد اما به هرحال به عنوان نکات تأییدی می تواند پشتوانه یافته های دیگران باشد.

از میان این تقلیدها به کتاب *غازان نامه*، منظوم، سروده نوری اژدری شاعر گمنام اواخر عصر ایلخانی و معاصر با آل جلایر باید اشاره کرد که اخیراً به همت دکتر محمود مدبری انتشار یافته است. بنا بر آنچه وی در سبب نظم کتاب گفته است، در سن پنجاه سالگی قصد داشته اثری تاریخی به تقلید از شاهنامه بسراید و به نام سلطان زمان خود موشح گرداند (اژدری، ۱۳۸۱ ص ۲۵):

مرا سالیان چون به پنجه کشید جوانی شد و روز پیری رسید...
خرد گفت روزت درین گفتگوی سر آمد میان سران نامجوی
به شهنامه فردوسی اندوخت نام نه شهنامه بر نام او شد تمام
تو همدستان شو به نیک اختری کزو کم نه ای در سخن گستری

یکی نامه نامور ساز کن در گنج معنی برو باز کن
بسی گشتم اندر طلب روز و شب چو ابر سیه دیده تر، خشک لب
به دست او فتادم یکی داستان ز آثار و اخبار شاه جهان
و انگاه کتاب خود را در ۸۷۰۰ بیت در شرح سلطنت غازان خان می سراید
و چنان که ملاحظه می شود در این رقابت خود را تالی و همشأن فردوسی می شمارد.
اژدری چند جای دیگر نیز از فردوسی و مضامین شاهنامه یاد می کند که از آنها هم بوی تفاخر به مشام
می رسد:

به شهنامه فردوسی ار کرد یاد شهان را چو کیخسرو و کیقباد،
بر آن شهریاران شرف دان نخست شهم را که اسلام دارد درست
(اژدری، ۱۳۸۱، ص ۲۶)

وبا تعریض به کار فردوسی ادامه می دهد:

مرا نیز ازین گونه شد دستگاه که داد است و دین هردو آیین شاه
گر او پیش ازین کافران را ستود به ممدوح بر وی مرا فخر بود
کشید ار به شهنامه سی سال رنج پی نام باقی و دینار و گنج،
مرا چیز و دینار سالار داد به مقدار ار چم پس از پیش داد
بماناد تا بر دهد گل چمن ازو نام نیکو به هر انجمن

یک بار هم در اشاره به سرگذشت فردوسی و رابطه او با محمود ممدوح خود را بر وی ترجیح می
دهد (اژدری ۱۳۸۱، ص ۸۲):

چو محمود شاه ار به گیتی نبود که فردوسی او را به سروا ستود
هزاران چو محمود باید به ریس کمر بسته شاه شاهان اویس
با این حال اژدری منصفانه چندین مورد به مضمونهای بلند شاهنامه استناد و ابیاتی را به صورت
تضمین نقل می کند:

یکی از این موارد وقتی است که به شیوه فردوسی پس از یک واقعه تجربیات خود را از جهان و
ناپایداری آن بیان می دارد (اژدری ۱۳۸۱، ص ۱۵۳):

چه باید در او روز خوش تیره کرد ز درد و ز رنج از پی خواب و خورد
چه خوش گفت فردوسی نامور به شهنامه در قصه زال زر
«که گر صد بمانی و گر صد هزار به مرگ اندر آید سرانجام کار»
جای دیگر (ص ۲۱۶) در توصیف یک عرصه پهلوانی :

برو کرد زان گونه بند استوار که گشتاسب بر پور، اسفندیار
 به دست دو سه گبر و بی باک و خام چو شد بسته ی بند دستان سام
 نه دانش بماندش نه رای و نه هوش بر آمد زجان دلاور خروش
 نکو گفت فردوسی هوشیار به شهنامه این بیت را یاد دار
 « قضا چون ز گردون فرو کرد سر همه زیرکان کور گردند و کر»
 ++++

دفتر دلگشا نام یک مثنوی به تقلید از شاهنامه است که در سال ۷۲۰هـ به دست شاعری به نام «صاحب»
 از معاصران نظام الدین طیب شاه از ملوک شبانکاره (حکومت: ۶۸۹-۷۲۶) سروده شده و نسخه ای
 از آن در کتابخانه انستیتو میراث خطی تاجیکستان موجود است.
 خود او در این کتاب پس از اظهار یاس و ناامیدی به این تاریخ اشاره دارد:
 سر سال بد ماه اردیبهشت که صحن سرای دلم شد بهشت
 ز هجرت کنون هفصد و بیست سال گذشتست ازان سان که بودست حال
 این نسخه حدود ۱۱ هزار بیت دارد.
 بیت آغاز منظومه این است:

به نام خداوند پروردگار حی لم یزل صانع کردگار
 شاعر در مقدمه می گوید که یک بار در خواب می بیند که فردوسی وی را به سرودن این منظومه
 تشویق می کند :

چنان دید چشمم به خواب اندرون دمیده پر آتش چو دریای خون
 بیامد یکی مرد چون آفتاب
 بزد چنگ و (ناخوانا) مرا برد پیش مرا رهنمون کرد زاندازه بیش
 ز چشمم به خواب و گل اندر گرفت چنان چون بماندم ازو در شگفت
 بگفتم که ای مرد بیدار بخت بکن رهنمونم سخنها بوقت
 مرا پاسخ آورد مرد کهن که فردوسی ام پادشاه سخن
 زمن زنده شد نام ناموران چه گردنکشان و چه والا سران
 سخن کن تو از کلک گوهر نگار در آری به فرمان پروردگار
 یک بار دیگر هم در پایان کتاب به قضیه خواب دیدن فردوسی بر می گردد:
 چو فردوسی آمد به خوابم نخست چنین گفت با من یکایک درست
 که از کار پیشینه اندازه گیر جهان پیش خود چون گلی تازه گیر
 مکن تکیه بر کار گیتی که هیچ نیابی و خود را به سختی مپیچ

که گیتی سپنجی سرای خوش است ولیکن میانش پر از آتش است
این منظومه با آن که تاریخی بظاهر کهن دارد از تقلیدهای ناشیانه شاهنامه است که البته برای تکمیل
سیرمطالعه در ادبیات حماسی پس از فردوسی می تواند مفید باشد.

+++++

از میان منتقدان فردوسی در چشم انداز معتقدات دینی از قاسمی گنابادی شاعر توانا و پر اثر عصر
تیموری و صفوی باید یاد کرد که اولاً دو منظومه حماسی در بحر متقارب و با گوشه چشمی به
فردوسی سرود، یکی با عنوان «شهنامه ماضی» در وصف دلاوریهای شاه اسماعیل و دیگری به
نام «شهنامه نواب عالی» در باره شاه طهماسب، و آن را بر شاه صفوی عرضه کرد شاه طهماسب، که
مرام او در روی آوردن به دیانت و بی التفاطی وی به شاعران زبانزد است، مانند محمود که قدر کار
فردوسی را نشناخت، به این دو اثر و سراینده آن التفاطی نکرد و « چون جایزه شهنامه نداده بودند این
چند بیت را در شکوه سرود:

بریدم زبان طمع خامه را که خاصیت این است شهنامه را
زدونان طمع عین بی دولتیست کمال زبونی و بی همتیست
درین باغ دوران که بی برگ نیست عطای لئیمان کم از مرگ نیست
و چون استاد و مقتدای خود پس از سرودن این هجو نامه راه دیاربکر را در پیش گرفت و به دیار
غربت پناه برد و در همانجا هم بدرود حیات گفت (صفا، ۱۳۶۴، ص ۷۱۸ و ۷۲۲).

جز این تشابه سرنوشت، قاسمی در مثنویات خود (نسخه خطی آستان قدس به شماره ۸۳۸۳) جایی با
تعریض و کنایه فردوسی را اینگونه احترام و در عین حال دلالت می کند:

اگر فردوسی آن مرد سخندان ربوده گوی معنی را ز میدان
سر و سرخیل استادان عالم به سرخیلی و استادی مسلم
جهان راساخت پر از در مکنون چه حاصل زان که بودش همت دون
زدونی گر نبودی چون زبونان نکردی آرزو کامی ز دونان
درین عالم که از احسان اثر نیست ز احسان خسان چیزی بتر نیست
بود احسان دونان مرگ ناگاه ز احسان خسان استغفرالله

او همچنین در مثنوی گوی و چوگان (همان مثنویات) بار دیگر به فردوسی و کار او با تعریض اشاره
می کند و از این که نه همچون وی است و سر در ره آل مصطفی دارد خداوند را سپاسگزار است:

ای مهر سپهر پادشاهی در ظل عنایت الهی

شاهان همه دردعای جانت رخ سوده به خاک آستان
چون هست زدانشت کمالی بشنو که مراست عرض حالی
فردوسی طوسی هنر مند که گفت حکایت یلی چند،
جمعی همه بی نیاز از اسلام برداشته از طریق حق گام
صد شکر که من خجسته رایم سر در ره آل مصطفایم

مجد خوافی طی استدلالی، که چندان هم ناشناخته نیست، فردوسی را عامل شهرت شخصیت های شاهنامه، و در عالم مثال خسرو و رستم، می داند همان که عوام با مثالی روشن از قول فردوسی می گویند: منش کرده ام رستم داستان (روضه خلد، ص ۴۷۰):

« وعظ: بدان که طایفه ای که به ثمره احسان خود را ممدوح طوایف انسان کرده اند از ذکر جمیل و ثنای جزیل در بطون اوراق و ظهور آفاق الی یوم التلاق زنده و پاینده اند اگر سخن فردوسی نبودی داستان ملوک عجم و حدیث مردی، چون زبان در دهان مردمان نیفتادی :

اگر شاهنامه نبودی چنین به وصف بزرگان روی زمین
بزرگی خسرو که کردی بیان؟ زمردی رستم که دادی نشان؟

++++

ملا قاطعی هروی در ضمن شرح حال میر سید حسن غزنوی از کرامت سلطان محمود غزنوی و شاعران دربار او یاد می کند و آنگاه داستان معروف مشاعره سه تن شاعران نامبردار دربار او : عنصری، فرخی، عسجدی را با فردوسی یاد می کند و می افزاید: « آن سه کس از «شاهنامه» تا چهار پنج هزار بیت گفته بودند باقی را فردوسی تمام ساخت که آن شاهنامه در عالم مشهور است. و مثل شاهنامه هیچ شعری نیست، و همه شعرا خوشه چین خرمن شاهنامه فردوسی اند:

سکه ای کاندرا سخن فردوسی طوسی نشانند

کافر گر هیچکس از زمره فرسی نشانند

اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن

او سخن را باز بالا برد و، بر کرسی نشانند

(ملا قاطعی، ۲۰-۲۱)

قطعه بالا در کتاب سرچشمه های فردوسی شناسی (ص ۳۴۱) به نام ابن یمین ثبت شده است.

++++

ملا قاسم خبیثه در قطعه ی فخریه ای در جواب قاسم کاهی گفته است:
دو شم آمد این ندا از قاسم کاهی که گفت
آن که هم پیر است و هم استاد من در شاعری
پایه شعر است بالاتر زهفتم آسمان
رتبه عالی است اهل شعر را چون بنگری..
مادر ایام هم عمری زپستانهای طبع
برلبان او لبن ریزد زمهر مادری
تا شود ناطق بسان سعدی وملای روم
همچو فردوسی بود در شعر یا چون انوری
فرض کردم فی المثل چون این بزرگان سخن
معنی رنگین و لفظ خوش ادا می آوری
مرکلام خویش را باید نباشی معتقد
معجز عیسی اگر داری و سحر سامری
تابعی این قطعه را از شخص شاعر باز پرس
قدر زر زرگر شماسد قدر جوهر جوهری
(ملا قاطعی، ص ۴۷)

++++

در ذکر شیخ پوران:
وقتی شاه بیک خان خراسان را مستخلص کرد، سلطان احمد میرزا گفته بود:
الماعالم بی که عالم دابسی غم لاربار
ال گونکوک مماکتین گور که بی عالم لار بار
چون پیش شاه بیک گذرانیدند بغایت استحسان فرمود و گفت: "فردوسی به سلطان محمود غازی
غزنوی شصت هزار بیت شاه نامه گفت، وی سی هزار دینار داد و تو یک بیت گفته ای من شصت
هزار شاه رخی می دهم" (تاریخ رشیدی، ۳۰۴).

++++

«باقر خورده کاشی معاصر شاه عباس ماضی بود و آخرها به هند آمده هم از آن جا به وطن معهود
شتافته... در مدح ابراهیم خان عادل شاه قصاید گفته و جایزه نیافته. درین حال معلوم او می شود که

مولانا ظهوری خراسانی مدحی انشا کرده صلۀ معقول یافته. بعد از استماع این خبر آتش حسد در سینه اش مشتعل شده این رباعی را گفته و به خدمت شاه فرستاده جایزه یافته:

خوارند دو جا به دهر ارباب سخن نزد شه غزنین و شهنشاه دکن
بی جا صلہ بردند ظهوری و حسن بی جایزه ماند شعر فردوسی و من «
(آفتاب رای لکهنوی، ص ۱۰۱)

++++

تذکره ریاض العارفین (آفتاب رای لکهنوی، ۱۳۶۱/۱۹۸۲، ص ۸۰-۸۶) در زیر نام فردوسی مقدمه بایسنغری را ظاهراً به نقل از آتشکده آذر با دستکاریهایی نقل کرده و می افزاید: «ایاز نظر به اخلاص نهائی حکیم را از این واقعه (تهدید سلطان برای زیر پای پیل افکندن فردوسی) آگاه و زاد و راحله آماده کرد تا فردوسی از غزنین برآمد. آورده اند که فردوسی در وقت مرگ کتاب شاهنامه را به بهانه از کتاب دار گرفت، شعری چند که در هجو سلطان گفته بود در آنجا ثبت و فرار نموده روی به هرات نهاد. روزی بنظر سلطان گذشت. و این چند بیت ازان هجو است که نوشته می شود:

ایا شاه محمود کشور گشای	زمن گر نترسی بترس ازخدای
که بی دین و بی کیش خواندی مرا	منم شیر نر میش خواندی مرا
مرا یهم دادی که در پای پیل	تنت را بسازم چو دریای نیل
نترسم که درام زروشن دلی	بدل مهر آل نبی و ولی
اگر در کف پای پیلم کنی	تن ناتوان همچو نیلم کنی
برین زادم و هم برین بگذرم	ثنا گوی پیغمبر و حیدرم
کنیزی به از شهریاری چنین	که کیشی ندارد نه آیین و دین
بسی رنج بردم درین سال سی	عجم زنده کردم بدین پارسی
جهان کرده ام از سمن چون بهشت	کزین پیش تخم سخن کس نکشت
بسی تاجداران و گردن کشان	که دارم یکایک ازیشان نشان
همه مرده از روزگار دراز	شده از گفت من نامشان زنده باز
یک بندگی کردم ای شهریار	که ماند ز تو در جهان یادگار
نه ایکونه دادی مرا تو نوید	نه این بودم از شاه گیتی امید
داندیش را روز نیکی مباد	سخنهای نیکم به بد کرد یاد
بدادش نبید شاه را دستگاه	و گرنه مرا بر نمشانندی به گاه
اگر شاه را شاه بودی پدر	به سر بر نهادی مرا تاج زر
وگر مادر شاه بانو بدی	مرا سیم و زر تا به زانو بدی

چو اندر نبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شنود
پرستار زاده نیاید به کار اگر چه بود زاده شهریار
به سی سال بردم به شهنامه رنج که شاهم ببخشد به پاداش کنج
مرا زین جهانی بی نیازی دهد میان یلان سر فرازی دهد
به پاداش من گنج را بر گشاد به من جز بهای فقاعی نداد
ز بد اصل چشم بهی داشتن بود خاک در دیده انباشتن
سر ناسزایان بر افراشتن وز یشان امید بهی داشتن،
سر رشته خویش گم کردن است به جیب اندرون مار پروردن است
درختی کهخ تلخست ویرا سرشت گرش برنشانی بیاغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گرهر به کار آورد همان میوه تلخ بار آورد
زبد گوهران بد نباشد عجب نشاید سیاهی ستردن زشب
زناپاک زاده ندارید امید که زنگی به شستن نگرود سپید
بزرگی سراسر به گفتار نیست که صد گفته چون نیم کردار نیست

انگاه به قضیه ابوالقاسم کرکانی و این که نگذاشت جنازه فردوسی را در گورستان مسلمانان دفن کنند و خواب دیدن وی فردوسی را اشاره می کند که مشهور خاص و عام است. در پایان هم با عبارت «من کلامه» سه رباعی زیر و بیتی از یوسف زلیخا را به وی نسبت می دهد:

گر دل دهم از تو شکایت کنمی دانی که شکایت به چه غایت کنمی
گر پرده در نباشد اندر حق تو آنها که تو کرده یی روایت کنمی

+++

تا چند نهی بر دل خود غصه و درد تا جمع کنی سیم سفید و زر زرد
زان پیش که گردد نفس گرم توسرد با دوست بخور که دشمنت خواهد خورد

+++

دوش از سرلطف و بنده پروردن خویش بنمود طریق مردمی کردن خویش
جرم همه عفو کرد و دستم بگرفت خندان خندان فکند در گردن خویش
در یوسف زلیخا گفته:

به دنبال چشمش یکی خال بود که چشم خودش هم به دنبال بود

++++

در دیوان ادیب الممالک (چاپ گرمارودی، تهران، ج ۲ ص ۸۱۵) در تقریظ طبع شاهنامه بهادری آمده است:

شاه ایران را برای صید نخجیر شرف
تیر سهم و کهکشان زه، چرخ گردون قوس شد
از زلال کوثر جود شهی در جویبار
نامه فردوسی طوسی به از فردوس شد

++++

ایرج در انتقاد از سازندگان قبر فردوسی قطعه ای دارد:

یک وجب ساخته آخر نشود قبر حکیم
شاید ارخود دو سه پارک دگر آباد کنند
زنده در قبر کنند اهل ادب را لیکن
قبر فردوسی طوسی را آباد کنند

(دیوان ایرج میرزا، ص ۱۸۱)

قصه ارادت و احترام شاعران به فردوسی و یاد کرد او در کتابها را پایانی نیست. بنا براین همیشه می توان بر کتاب سرچشمه ها، ذیلهایی نوشت و داستان ارادت شاعران و نویسندگان را به سرچشمه آبروی ایران بازخوانی کرد.

فصلنامه پاژ ۱، سردبیر و مدیر مسئول: محمد جعفر یاحقی، بهار ۱۳۸۷، صص ۵۳ تا ۶۸